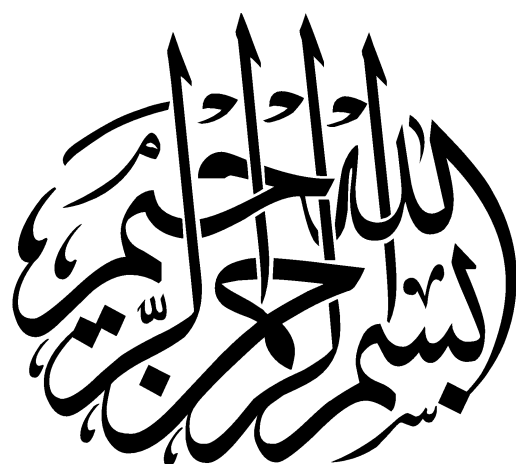


حكم ادارات





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، وأفضل الصلاة وأتم
التسليم على سيدنا محمد، وعلى آله
وصحبه أجمعين، أما بعد:

برادر نامه شما را ما مطالعه نمودیم حرف
من و شما بر بالای تمام ادارات دولتی
روان بود اما بحث در باره معلمان در میان
آمد و ان شاء الله این سخن فایده می کند
برادر این یک سوال را شما در مورد
معلمان کرده اید کسی که دینیات درس

میده و دموکراسی را هم کفر میدانند
حکمش چیست ؟

قبلا ما برای شما واضح نموده ایم که معلم
مضر تر از عسکر است حکم این معلم به
مانند این است که یک عسکر در لشکر
دشمن باشد و فقط برای لشکریان طاغوت
امامت می کند و برایشان دینیات درس
می دهد و نظام را هم کفری میدانند و حکم
این عسکر و این معلم بلکل یکی می باشد

و تعبیر دیگر را اینطور می‌کنیم که اینجا مسئله قانون مورد بحث است در روشنایی این قانون هرکس که وظیفه انجام می‌دهد پس حکم همه یکسان است و این را به یاد داشته باشید که یک اصل مهم دموکراسی بلکه در بنیاد ارکان‌های دموکراسی این شامل است که بشمول اساسات سیکولرزم در هر وطن یک اندازه از شعائر مذاهیب و ادیان مروجه را داخل کرده می‌توانید و این تدریس دینیات

هم در حقیقت تحقق اهداف دموکراسی می
باشد و همین قسم زیر نام آزادی بیان کفار
برای هر شخص اجازه میدهد که نظر
خویش را ارائه بدارد و از این آزادی بیان
هم بخاطر نظام خود فایده میگیرند شما
مشاهده کنید که در رسانه ها شاعرهای
سیکولر چقدر زیاد اند که نظام ها را به
کفر، ارتداد، غلامی و اجیری متهم میکنند
مثلی که در زمان حکومت قبلی توسط
مشاعره در رسانه ها چقدر نقد های زیاد

بر علیه حکومت می شد خو شاعره ها را
یک روز هم این دموکرات ها زندانی
نکردند چرا ؟

چون میگویند آزادی بیان است مشکل
وقتی به وجود می آید که مجاهد اقدامی
عملی میکند اسلحه بدست میگیرد باز آن
وقت به تو به هیچ وجه اجازه نمی دهند
شما ببینید حالا هم در پاکستان زیاد
اینطور ملاها موجود اند ملاها چی که
بسیار از ژورنالستانی پرورش شده غرب

هستند در بطلان و رد دموکراسی
وسیکولرزم کتاب ها نوشته اند اما برای
شان هیچ مشکل جور نشده است داکتر
اسرار احمد رهبر تنظیم اسلامی شما یک
مرتبه بیانات آن را بشنوید.

که چطور واضح و پوست کنده مسله
تحاکم و دموکراسی را بیان کرده است و
ویدیو هایش موجود است و به هزاران
نفر در بیاناتش نشسته است اما برای او
هیچ پایبندی نبود چرا؟

بخاطریکه دموکراسی است و آزادی بیان
است و او اقدام عملی نمی کرد بلکه از راه
صلح آمیز یعنی از طریق همین دموکراسی
میخواست اسلام را غالب بسازد.

او رفت و مرد، سالها گذشت، به لکها افراد
داشت اما همین لکها نفر بعد سالها هم تا
حال نتوانستند که از این راه در یک بلست
زمین اسلام را نافذ کنند بخاطری که در
راه همین دموکراسی روان بودند اگر احیانا
این دینیات یک روزی از این حکومت

های سیکولری بیرون کرده شد شما همان
روز خواهد دیدید که مردم بر علیه این
حکومت ها قیام میکنند و یا نمی کنند؟

پس این همه فساد در همان معلم دینیات
است این نظام کفری را در ذهن مردم
رنگ شرعی همان معلم دینیات داده است
و این مستحق سزای سختی از بقیه است
اگر توبه نکند.

و سخن دعوت کردن و نه کردن به
دموکراسی را ما منحصر به معلمین نکرده
ایم بلکه برای شما قوانین تعلیم را ذکر
نمودیم که از متشکل از این ماده ها
میباشد اگر به زبان بسوی دموکراسی
دعوت میکند یا نه نمی کند نفس وجود او
در این نظام و تدریس نمودن او این
نصاب را حتا اینکه رد نمودن او برعلیه
دموکراسی همه اینها دوباره دعوت مفید

برای دموکراسی است پس این یک سخن
در مورد معلمان تمام شد.

سخن دوم این که شما گفتید که حکم
ریس و افراد طایفه ممتنعه یک میباشد،
پس همین مقصد ماست، شما کمی فکر
کنید، که این طائفه ممتنعه از کجا تشکیل
یافته است؟

مثلی که اداره حکومت قبلی کابل و طالبان
امروزی هر دو طایفه ممتنعه اند یک مسئله
اتفاقی می باشد.

و حالا هر شخص که با اینها در این طایفه
ممتنع حضور رسمی داشته باشند حکم
همه یکسان است. همین سخن ما است،
داکتران ، برقی ها، محافظین جنگلات،
شاروالی، و بقیه ادارات دولتی این همه
حصه این نظام و حصه طایفه ممتنع
میباشد و یا نمی باشد؟

بلکل هیچ فرق میان طالب و یک طبیب
وجود ندارد این اداره ها اینطور ادارات
فالتو و بی معنی نیستند، در نظام

دموکراسی یک اداره هم اضافه و بی مورد نیست، بلکه هر یک اهداف خاص خود را دارد

سخن دوم: این است که شما یک مرتبه قوانین و لایحه این ادارات را مطالعه کنید باز این را درک خواهید کرد که در این ادارات چقدر نواقض وجود دارد؟ و برای محقق شدن کدام اهداف دموکراسی فعالیت میکنند

سخن سوم: این است که اگر اداره صحت در نظام دموکراسی نباشد و یا ریاست برق نباشد و اداره جنگلات نباشد، آیا این نظام کفری باقی می ماند؟

سخن واضح است که باقی نمی ماند، پس آیا آن ستون های که کفر بدون آن سقوط میکند آیا کفر نیست؟ این نظام کفر تشکیل شده از همین ادارات میباشد

ما برای این قاعده را ذکر نمودیم، که حکم یک اداره حکم فرع همه نظام است

یعنی اگر در اصل همه نظام کفری باشد پس اداره های که از نظام تشکیل شده هم کفری میباشد به این دلیل که این نظام از همین ادارات تشکیل یافته است.

بطور مثال وقتی یک نظام اداری را مانند: استخباراتی و امنیتی اش کفری باشد پس ادارات عسکری، صحی، اقتصادی، و ادارات قضایی اش هم کفری میباشد.

قوانین ادارات از قانون اساسی یک نظام گرفته میشود ما برایتان قانون تعلیم را

بطور مثال ذکر نمودیم. کدام دلیل ارتداد
که در قانون اساسی است، همان دلیل در
قانون تعلیمی هم است، و همان در قانون
صحی هم است، و هم همان دلیل در قانون
شاروالی هم است.

فصل

وقبل الكلام عن حكم المنظومة التعليمية لابد من توضيح حكم النظام النصيري، لأنها كما أسلفنا جزء من النظام وركن من أركانه التي لا يمكنه الاستغناء عنه، لذلك فإن الحكم على المنظومة فرع عن الحكم على النظام. أما بالنسبة للنظام الحاكم فلا يخفى أنه نظام: طاغوتي، نصيري، بعثي، اشتراكي قومي.

وكل وصف يعتبر في حد ذاته كفراً مستقلاً.

205

طاغوتي: فهو نظام لا يحكم بشرع الله، بل بالقوانين الوضعية الكفرية. قال الله تعالى: ﴿الَّذِينَ يَرْمِزُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ النساء: ٦٠

فالله تبارك وتعالى سمي الذي يحكم بغير شرعه طاغوتاً، فالحاكم الذي يحكم بالقوانين الوضعية يعتبر من جملة الطواغيت التي أمرنا الله أن نكفر بها ونجتنبها، كما في قوله تعالى: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ النحل: ٣٦

وقال تعالى: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ البقرة: ٢٥٦ فلا يصح إيمان العبد إلا

همینطور سخن دیگر که شما در مورد شیوخ پرسیده بودید علمای حق همه تاج سر های ما هستند، خصوصا همین دو شیخ که در صف خلافت اسلامی قربانی هم دادند و جان های خویش را برای دین الله قربان نمودند. پس آنها برای ما زیاد محترم است. اما سخن از دلیل است که به روشنائی دلیل به پیش میرویم ان شاء الله . اگر چی در بعضی مواضع از شیخ ترکی بنعلی تقبله الله رجوع هم ثابت است، بعد

بحث و مباحث زیاد با شیوخ دیگر لجنه مرکز او از چند موضوع رجوع کرد. اما اینکه شیخ ابو علی الانباری تقبله الله بود او خو زیاد یک عالم متبحر بود، اما در بعضی مواضع نظریه شخصی شیخ هم بود، که خلافت قبول نمی کند یکی از آن این است که شیخ ابو علی الانباری تقبله الله می گوید برای اسیران وکیل گرفتن تحاکم الی غیر الله است و این حرام و ارتداد است، اما طرف دیگر شیوخ می گویند که

اسارت حالت اکراه است و وکیل گرفتن در همچون حالت را جایز میدانند و این قول راجحه است و اینجا جای تفصیل نیست و طرف دیگر از شیخ ترکی بنعلی تقبله الله فتواء عبرالاثیر صوتی از رادیو بیان موجود است در مورد سوره فاتحه اما کتاب رسمی مرکز(مسائل و احکام فی الصلوات و الصیام) سوره فاتحه را رکن گفته شده که بدون آن نماز نمی شود پس هدف ما این است که به این شیوخ احترام

داریم اما در موضع دلائل طرف دیگر راجحه است.

مجاهدین در مرکز هم کارمندان این ادارات را قتل میکنند و ما هم در اینجا قتل شان کرده ایم و به همه ادارات حکم ارتداد را داده است چون قاعده این است که هر آن نظام که خلاف قران و سنت اصول، قوانین، و ضوابط وضع کرده باشد، و به آن حکم میکنند و بر اساس آن تصمیم میگیرند و مخالف های آن را

بازداشت میکنند و قتل میکنند پس برای
این دین گفته می شود و هرکس که هم در
این دین میرود پس حکم اش هم پیروان
همان دین است. مثلاً سیکولرزم یک دین
است و هرکس که داخل آن میگردد پس
او شخص یک سیکولر بحساب می آید
برای تفصیل بیشتر این مقاله را پیشکش
میکنیم که شما مطالعه کنید ان شاء الله
تسلی تان می شود

بسم الله الرحمن الرحيم

سوال: آیا تمام کار مندان یک نظام کفری

مرتد اند ؟

جواب: الحمد لله والصلاة والسلام على

رسول الله وعلى آله وصحبه ومن والاه

اما بعد:

برادر این مسئله در رساله (الأدلة الجلية)

مفصلاً بیان گردیده، ما هم به احترام همان

رساله این بحث را اینجا ذکر میکنیم ان شا

ءالله ..

هر آن نظام، غیر نظام اسلامی که برای خود قوانین تشریعی مستقل، اصول و قواعد داشته باشد همین قوانین را حلال بداند، و بغیر آن تمام قوانین دیگر را باطل و حرام بداند و آن طوری که خلاف کننده گان آن را سزا و تهدید کرده شود و این قانون یک دین جدا از دین الله گفته میشود و این کفر است.

و باز در نام های آن فرقی وجود ندارد، که هر نوع نام برایش داده شود، اگر

ملوکویت باشد، اگر علمانیت باشد، اگر
 جمهوریت باشد، و اگر امارت باشد. این
 فقط اصطلاحات است و بس..

**دین و شریعت مقبول نزد الله فقط اسلام
 است**

چطوری که الله (لأ) میفرماید

Π **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** O نزد الله

دین مورد قبول فقط اسلام است [سوره آل

عمران: ۱۹]

امام ابن جریر (ؒ) میفرماید: "و معنی
 "الدين" في هذا لموضع "الطاعة والذلة".
 در اینجا مقصد از دین اطاعت کردن و
 خویش را ذلیل نمودن است.
 راغب اصفهانی در المفردات فی غریب
 القرآن نوشته است: "والدين يقال الطاعة
 والجزاء واستعير للشریعة والدين كالملة
 لكنه يقال اعتبارا بالطاعة ولانقياد للشریعة
 قال إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ."

دین اطاعت و جزاء را می گوید. و بخاطر
 شریعت به استعارتا استعمال می گردد.
 لفظ دین به مانند ملت است، اما از سبب
 شریعت اطاعت و گردن نهادن برایش دین
 میگویند الله می فرماید : Π إِنَّ الدِّينَ O

دین برای عبادت کفار مکه هم استعمال

شده است: Π قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَكُمْ

دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ O [الكافرون : ۱-۶]

بگو ای کافران دین شما برای خودتان، و
 دین من برای خودم.

اینجا از دین مراد چیست ؟ کفار اصلاً هیچ

دینی نداشتند، آنها در راه غلطی جهالت
روان بودند، همان طریقه باطل آنها را دین
گفته شده است که از آن تابعداری می
شود.

عایشه (I) در مورد رهبر هجرت نبی (ع)
می فرماید: «و هو علی دین کفار قریش»
[صحیح البخاری] او در دین کفار قریش بود.
راه تابعداری آن مردمان جاهل را دین
گفته است

**دین برای عبادت فرعون هم استعمال شده
است:**

Π وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ
رَبَّهُ ۖ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ
أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ O

فرعون گفت: مرا بگذارید تا موسی را
بکشم و او پروردگارش را [برای نجات
خود] بخواند، چون من می ترسم دین شما
را تغییر دهد، یا در این سرزمین فساد و
تباهی به بار آورد! [غافر: 26]

فرعون هم برای زیر دستان خود میگوید
که من میترسم که موسی علیه السلام دین
شمارا تبدیل کند اینجا هم برای عبادت و
بنده گی فرعون لفظ دین استعمال شده
است پس امروز و فردا این نظام های
افغانستان، پاکستان دموکراسی خواه خواه
یک دین جدا از دین اسلام هستند لفظ
دین برای قانون وضعی مشرکان هم
استعمال شده است:

Π Ἄμ̐ لَهُم شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُم مِّنَ الدِّينِ مَا
 لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ
 لَقُضِيَ بَيْنَهُم ۚ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ
 أَلِيمٌ O

آیا مشرکان و کافران معبودانی دارند که بی
 اذن الله آیینی را برای آنان پایه گذاری
 کرده اند؟ اگر فرمان قاطعانه الله بر مهلت
 یافتنشان نبود، مسلماً میانشان [به نابودی
 و هلاکت] حکم می شد؛ و بی تردید برای

ستمکاران عذابی دردناک خواهد

بود. [شوری: 21]

برای قوانین وضعی ساخته شده از طرف
شریکان هم الله (لأ) به نام دین یاد کردند

**لفظ دین بغیر از اسلام به نظام های وضعی
هم استعمال شده است:**

Π وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ
مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ O

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز
از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از
زیانکاران است [آل عمران: 85]

اینجا هم بغیر از اسلام به دیگر مهنج ها و
نظام ها هم دین گفته شده است

**لفظ دین برای قانون حاکم وقت هم
استعمال شده است:**

در مورد قانون حاکم وقت هم الله (لأ) لفظ
دین را استعمال نموده است:

مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ O

ما این گونه برای یوسف علیه السلام چاره اندیشی نمودیم؛ زیرا او نمی توانست بر پایه قوانین پادشاه [مصر] برادرش را بازداشت کند. [یوسف: 76]

پس دین برای همان راه گفته میشود که تابعداری را گفته میشود قانون و نظامی زیر آن زنده گی کرده شود را دین میگویند مثلی که از این آیت ها این مسئله واضح است.

پس به این معنی که دموکراسی هم یک
دین مستقل است و دموکراتان هم قبول
کننده گان و پیروان این دین هستند و
امروز که امارت طالبان هم قوانین غیر
شرعی خود را ساخته اند این هم صاحبان
یک دین مستقل دیگر هستند
دموکراسی هم یک دین دیگر به علاوه
دین اسلام است دموکراتان هم پیروان و
قبول کننده گان این دین هستند.

هرآن کس دموکرات است که در این نظام
حصه دارد رکن آن است در تشکیل و
چوکات حکومت رسمی باشد

همان ها عبادت کننده گان این دین هستند
و مشرک هستند این همان اصلی بنیادی
است که در این باید ذهنت خلاص شود
باز کدام شبهه پیدا نمی شود ان شاءالله.
یهودیت کفر، یهودی هم کافر، نصرايت
کفر، نصرانی هم کافر، سکیت کفر، سیکان
هم کافر، دین و قانونی تاتاریان کفر،

تاتاریان هم کافر و دموکراسی کفر،
دموکراتان هم کافر..

این قیاس نیست بلکه قبل ما بفضل الله این
را واضح نمودیم اسلام و دموکراسی دو
دین و دو نظام جدا جدا است کدام قانون
که غیر قانون اسلام باشد او کفر است
و الله (لأ) قبول نمی کند و این نصوص

صریح است. Π إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ
وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ
مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ O

الله (لأ) فقط اسلام را قبول میکند و غیر
آن هیچ دین و نظام را قبول نمی کند تمام
ادارات و همه کارمندان نظام دموکراسی
دموکراتان هستند و همه مرتد هستند و اگر
در هر لباس و در هر شکل و صورت هم
باشند تعدادی از این ادارات اصل استند و
تعدادی هم وسیله نشر دموکراسی مانند
،اعلام و رسانه ها، این به همه معلوم است
که این ادارات بزرگترین وسیله نشر کفر
استند. همینطور وزارت اوقاف و تعلیم، اینها

هم برای پخش و نشر دموکراسی و ترزیق
آن در مغز های مردم از جمله بزرگترین
ادارات میباشند. و همینطور وزارت ورزش
و تربیت بدنی هم یک وسیله بزرگ برای
نشر دموکراسی است، و از این بازی ها
برای تقویت دموکراسی و نشر آن استفاده
بزرگ می شود و یا هم ریاست شاروالی
که یک ریاستی حکومت است، از خودش
قانون دارد، و وظایف اش در قانون معلوم
است، و کمک کردن با ریاست امنیت،

آب، برق، ترانسپورت، و غیره ریاست ها هم از جمله وظایف آنها میباشد. سرک های شهر را از ماین های مجاهدین نجات دادن هم از وظایف آنها است.

ما تکرار این را ذکر کرده ایم که مثال نظام به مانند موتر است، و در موتر یک پرزه ای ده روپیه ای هم رول خود را بازی میکند، اگر آن نباشد باز موتر حرکت نمی کند.

پس ترکیب نظام هم از همین ادارات شکل گرفته است، کار تعدادی زیاد و کاری تعدادی اندک میباشد اما همه مهم و ضروری میباشند، و یک اداره هم طوری نیست که بی فایده و فضول ساخته شده باشد.

فائده: اینجا علت اصلی خطاء این است که کدام علماء که بالای مرتدین و دموکرات ها حکم می کنند پس آنها به مرتد نگاه میکنند که انفرادی مرتد شود و

یک ناقض ارزش صادر گردد، اما اینجا
ارتداد انفرادی نیست، بلکه قبول نمودن
یک دین مستقل است و همراهی و
همکاری با طایفه ممتنع است. پس بنابر
دلیل مشخصی به کار این فرد نگاه نمی
کنیم که این شخص عسکر است پس مرتد
است، اما کسی که حکومتی داکتر و معلم
است او کافر نشده نخر بلکه در حقیقت
همه ای اینها پیروان یک دین اند مانند
یهودیان آنها قبول کننده گان یک دین

کفری اند اینها همه برای یک قانون و نظام
وضعی کار می کنند، اگر کارش کم است،
یا زیاد اگر با دست نفع میرساند و یا با
تفنگ و یا هم با قلم و این علت مشترک
در همه افراد حکومتی وجود دارد.

دوم: این قاعده است که فرد عادی یعنی
یک فرد از قوم هم، حکم رهبر قوم را
دارد نصوص شرعی زیاد است اما اینجا
فقط قول شیخ السلام را ذکر میکنیم: "وکل

من قفز إليهم من امراء العسكر وغير الامراء

فحكمه حكمهم" [مجموع الفتاوى ج ٢٨ ص 530]

ترجمه: هر آن کس که با این تاتاریان

ایستاده شد از فردی عادی و رهبران شان

حکم شان، حکم همان تاتاریان است

سوم: اینها همه در صف کفر و زیاد کننده

گان لشکر هستند.

حکم زیاد کننده گان جماعت آنها:

امام بخاری (w) در این باره روایت را ذکر

نموده است: « حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُزَيْدٍ،

حَدَّثَنَا حَيَّوَةٌ، وَغَيْرُهُ، قَالَا حَدَّثَنَا أَبُو
 الْأَسْوَدِ.. وَقَالَ اللَّيْثُ عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ، قَالَ
 قُطِعَ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ بَعَثُ فَاكْتَتَبْتُ فِيهِ
 فَلَقِيتُ عِكْرِمَةَ فَأَخْبَرْتَهُ فَنَهَانِي أَشَدَّ النَّهْيِ
 ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِي ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّ أَنَاسًا مِنْ
 الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ يَكْثُرُونَ سَوَادَ
 الْمُشْرِكِينَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ فَيَأْتِي السَّهْمَ فَيَرْمِي فَيَصِيبُ أَحَدَهُمْ،
 فَيَقْتُلُهُ أَوْ يَضْرِبُهُ فَيَقْتُلُهُ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ

تَعَالَى Π إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمْ الْمَلَائِكَةُ
ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ O

ترجمه: محمد بن عبدالرحمن (ω) می
گوید بالای مردم مدینه یک جنگ آمد نام
من هم بخاطر اشتراک در آن جنگ نوشته
شد من با عکرمه غلام ابن عباس (τ) رو
برو شدم من برایش این سخن را گفتم
اومرا سخت منع کرد و باز گفت: برای من
ابن عباس رضی الله عنه خبر داد که در
زمان نبی اکرم (ε) یک تعداد مسلمانان با

مشرکان زنده گی می نمودند آنها بر خلاف
 مسلمانان لشکر کفار را زیاد نموده بودند
 در جنگ تیر بسویشان آمد و آنها کشته
 شدند و یا هم با شمشیر قتل کرده شده اند
 و الله متعال این آیت را نازل فرمود [سورة
 النساء: 97] [بخاری]

این واقع در زمان خلافت عبدالله ابن زبیر
 زمانیکه مردم مدینه را بخاطر جنگ بسوی
 سوری ها فرستاده میشود رخ داده بود، و
 عکرمه (ع) بخاطری ممانعت کرده بود و

گفته بود که این جنگ فی سبیل الله نیست بلکه جنگ های ظلم است، طرفین جنگ هردو مسلمانان هستند اما مقصود ما در اینجا تفسیر ابن عباس (ؓ) است که این اشخاص بخاطر اضافه نمودن صف مشرکین مستحق این قدر عذاب دردناک شدند و حکم شان حکمی همان کفار گردید شارح بخاری احمد بن محمد بن ابی بکر القسطلانی المصری (و) می گوید:

"وانما كانوا يخرجون مع المشركين

لألقصد قتال المسلمين بل لإيهاهم كثرتهم في
عيون المسلمين فلذا حصلت لهم المؤاخذه

"[ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری ج 10/185]

ترجمه: این قوم با مشرکان بخاطر جنگ
بر علیه مسلمانان بیرون نشده بودند، بلکه
در چشم مسلمانان لشکر کفار را زیاد
نشان میدادند و در دل مسلمانان رعب
مینداختند، پس به این دلیل اینها بخاطر
این کار شان گرفتار گردیدند.

پس زیاد کننده گان گروه طالبان و یا هم
زیاد کننده گان دموکراسی دقیق حکم شان
همین است عافانا الله منها.

چهارم: این بخاطری که نبی اکرم (ع) بر
بالای افراد عادی و رهبران مشرکان یک
حکم نموده است، و با همه شان جنگ
کرده است، و همان قسم صحابه هم کردند
و آنها بین افراد و رهبر فرق نگذاشتند. بر
بالای مانعین زکات صحابه با اتفاق یک

حکم نمودند، به همین قسم حکم
دموکراتان هم یکسان است.

پنجم: تمام اعضای یک نظام مرتد از کفر
بالتاغوت عاری هستند. چون که به
طاغوت به پنج طریقه کفر می ورزیده
میشود:

1- « ان نکفر بها وذلک باعتقاد بطلان
عبادة غیر الله و بطلان الأ دیان
والمذاهب الکفریة»

اینکه برایش کافر میگوییم و غیر از الله
(لأ) عقیده به باطل بودن عبادت به غیر
الله، و همه مذاهیب کفری را داشته میباشیم.
2- و نترکها؛ و ذلک بالبراءة منها ومن

أهلها

طاغوت را باید رها کنی، آن هم قسمی
که با طاغوت و طاغوتیان کاملاً برائت
بکنیم.

3- و نبغضها

4- و نکفر اهلها

وذلك باعتقاد كفر من يعبد الطواغيت
او يؤمن بها و اظهار تكفير هم بقدر
الامكان.

همراهشان بغض میکنیم و این طاغوتی ها
را تکفیر میکنیم، اینها را کافر گفتن چقدر
که وسع انسان باشد و عقیده خود را ظاهر
بکنیم.

5- ونعادیهم

با این طاغوت و طاغوتیان شدیداً دشمنی
میکنیم طاغوت یعنی با دموکراسی طوری

کفر کرده میشود که اینها را باطل بدانیم
 زمانی که انسان یک چیز را باطل بداند باز
 او را رها میکند، این شرط باطل دانستن
 است مثلاً یک شخص میگوید که من
 یهودیت را باطل میدانم اما یهودیت را رها
 نمی کند، آیا این شخص به سخن خود
 صادق است؟

نخیر، هر مسلمان برایش میگوید: تو دروغ
 گو هستی، چطور باطل میدانی و رهایش
 نمی کنی!

شيخ عبد الطيف آل شيخ به جواب يك
سوال مي گوید: "(وأما المسألة الثانية) وهي
قولك: من كان في سلطان المشركين، وعرف
التوحيد و عمل به. ولكن ما عاداهم ولا
فارق أو طانهم؟"

(الجواب): ان هذا السؤال صدر عن عدم
تعقل لصورة الأمر، والمعنى المقصود من
التوحيد والعمل به، لانه لا يتصور أن يعرف
التوحيد و يعمل به. ولا يعادى المشركين،
ومن لم يعادهم لا يقال له عرف التوحيد

وعمل به. والسؤال متناقض... [عداوة
المشركين وإظهارها ، مجموعة الرسائل والمسائل
نجدية]

ترجمه : سوال دوم این بود که شما گفتید
یک شخص در سلطنت کفار زنده گی
میکند توحید را میشناسد به آن عمل هم
میکند نه با آنها دشمنی میکند و نه هم آنها
را رها میکند ؟

جواب : این سوال در مورد توحید، و به تو
حید عمل نمودن و در نتیجه ای ندانستن
حقیقت آن است، چرا که این تصور را

نمیشود کرد که کسی توحید را بشناسد و عمل هم به آن بکند اما با مشرکان دشمنی هم نکند، کسی که با آنها مشرکین دشمنی نمی کند در مورد همچون شخص این را نمیشود گفت که توحید را میشناسد و به آن عمل میکند در سوال این تناقض است. بلکه کفر را باید ما و شما آنطور باطل و مضر بدانیم چطور که آتش را باطل و سو زاننده میدانیم همین مثال مومن در حدیث ذکر شده است

"وان یکره ان یعودفی الکفری کما یکره

ان یقذف فی النار" [اخرجه البخاری]

ترجمه: مومن به کفر برگشتن را اینطور بد
می بیند مثلیکه به آتش غلطیدن را بد می
بیند.

من و شما آتش را باطل می دانیم پس به
همین خاطر خویش را از آن دور
نگه میداریم، اگر دموکراسی را این اشخاص
بد می بینند باید مانند آتش خود را از
دور نگه بدارند.

همینطور تقاضای کفر بالطاغوت این است که مسلمان با کفر، قانون پاکستان، قانون افغانستان، قانون طالبان، و با دموکراسی بغض نفرت و کینه داشته باشد من و شما با یهودیان، نصرانیان، قادیانیان، سیکان، ملحدان، و با کمونستان بغض و کینه داریم به همین خاطر برای دین آنها هیچ نوع خدمت و فعالیت نمی کنیم اگر با دموکراسی هم این دموکراتان اینگونه بغض و کینه میداشتند پس هرگز به بدل چند

دالر برای دموکراسی کار و خدمت نمی کردند، و برای قانون لارد میکالی هرگز فعالیت و کار نمی کردند.

همین قسم تکفیر کردن دموکراتان، یعنی آنها را کافر گفتن، در حالی که خودش دموکرات است، پس چطور دموکرات یا خودش را تکفیر بکند؟

و با این طاغوت دشمنی شدید کردن، معادات در باب مفاعله مصدر است، و از جانبین صدور را میخواهد، معنی این است

که تو با طاغوت دشمنی میکنی و او با تو
دشمنی می کند تو به دنبال او میگردی و
او به دنبال تو می گردد.

اما یک کسی که در دروازه اش ایستاده
است، و برایش غلامی میکند، خودش
می رود دشمنی همراهش نکرد و نه هم او
همراهش دشمنی میکند این نفر معتمد خود
حکومت است، و دست راست طاغوت
است و یک وظیفه کلان را هم پیش
میبرد، معاش می دهد برایش، و دیگر

امتیازات میدهند برایش و این چی قسم
 دشمنی است ؟ کفر به الطاغوت قبل از
 ایمان به الله است اگر در وجود کسی
 نباشد پس او مسلمان شده نمی تواند

Π لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۖ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ
 مِنَ الْغَيِّ ۚ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ
 وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
 الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا ۚ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
 عَلِيمٌ O

در دین، هیچ اکراه و اجباری نیست
 مسلماً راه هدایت از گمراهی روشن و

آشکار شده است. پس هر که به طاغوت
 [که شیطان، بت و هر طغیان گری است]
 کفر ورزد و به الله ایمان بیاورد، بی تردید
 به محکم ترین دستگیره که آن را گسستن
 نیست، چنگ زده است؛ و الله شنوا و
 داناست. [بقره: 256]

تا وقتی که انسان به طاغوت کافر نگردد
 تا آن وقت مومن کامل شده نمی تواند اول
 لاإله است، باز إلا الله، اول از همه دین
 های باطل، نظامها، و از قوانین باطل

انکار کند باز ایمان آوردنش به الله (لا)
 صحیح می گردد.

اول ظرف را از هرنوع چتلی و کثافت پاک
 بکن باز در آن از چشمه ای توحید آب
 بنداز، و اگر این جام با نجاست های
 شرکی دموکراسی آلوده باشد، آب توحید
 همراهش هرگز جمع شده نمی تواند.

ششم: با جمهوریت صرف محبت کننده

گان کافر میگردند چی فکر میکنید کسی
 که بالفعل اعضای فعالش باشد، و کار

برایش میکند، او با این کارش کافر نمی شود!

قال عبدالله بن مسعود(ط) جاء رجل الى رسول الله، فقال: يا رسول الله، كيف تقول في رجل احب قوما ولم يلحق بهم؟ فقال رسول الله(ع) " المرء مع من احب "

ترجمه: عبدالله ابن مسعود (ط) میفرماید: یک شخص نزد نبی علیه السلام آمد و برایش گفت: ای رسول الله(ع) شما در مورد آن شخص چی میفرمایید که با

یک قوم محبت دارد اما تا حال با آنها
یکجا نگردیده ؟ نبی علیه السلام برایش
فرمود: او شخص از همان قوم حساب می
شود که با آن محبت دارد. [متفق علیه]
بین این حکم همان کس است که تنها با
یک گروه محبت دارد و همراهش یکجا
نشده است و با آن هیچ کاری انجام نمی
دهد. و اگر کسی داخل این گروه شود
خواه مخواه در حکم عمومی آن گروه هم
داخل میشود.

هفتم: برای تایید این سخن یک نظر و

مثال این است که در سود سهم گیرنده گان همه حکم یکسان دارند.

عن جابر (ط)، قال: «لعن رسول الله (ع) اكل الربا، ومؤكله، وكاتبه، وشاهديه»، وقال: «هم سواء» [صحيح مسلم]

ترجمه: از جابر (ط) روایت است که رسول الله (ع) فرمود: «کسی که سود میخورد بالای دیگر کس می خوراند نویسنده و بر

بالای شاهدها را لعنت گفته و فرمود حکم

همه اینها برابر است»

و حالا سود مسئله بزرگ است و یا

دموکراسی ؟

سود گناه است و دموکراسی کفر است پس

حکم صرف گواهی دهنده گان هم مانند

بقیه است پس چی فکر میکنید که اعضای

فعال دموکراسی باشد و به نفع دموکراسی

فعالیت و کار کند آیا حکم آن حکم

دموکراتان نیست ؟

هشتم: در این مجالس های کفری بدون

مخالفت و انکار محض نشستن هم کفر

است. چی برسد به این که در آن حکومت

وظیفه انجام بدهد الله عزوجل

میفرماید: **وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ**

أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا

وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى

يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۚ إِنَّكُمْ إِذَا

مَثَلْتُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ

وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا O

البته الله در قرآن بر شما نازل کرده است
 که چون بشنوید گروهی آیات الله را مورد
 انکار و استهزا قرار می دهند، با آنان
 ننشینید تا در سخنی دیگر درآیند، [اگر
 بنشینید [شما هم] در به دوش کشیدن بار
 گناه انکار و استهزا] مانند آنان خواهید
 بود؛ یقیناً الله همه منافقان و کافران را در
 دوزخ گرد خواهد آورد. [نساء: 140]

امام بغوی (ω) " {إنکم إذا مثلهم} ای: إن
 قعدتم عندهم وهم یخوضون و یستهزئون و
 رضیتم به فانتم کفار مثلهم. " [تفسیر البغوی]
 ترجمه: امام بغوی (ω) می گوید: «معنی
 این آنست که اگر شما هم در پهلوی اینها
 نشستید و آنها مشغول بودند و صحبت می
 کردند و ریشخند می کردند و شما به آن
 راضی شدید پس شما هم مانند آنها کافر
 هستید» [تفسیر البغوی]

بین در مجالس بدون مخالفت نشستن هم
علامت رضایت حساب میشود یک کس
ظلم ها و کفر های یک طاغوت را میبیند،
که قانون وضعی را ساخته و نافذ نموده،
به کافر کمک میکند، عزت خویش را
برایش می فروشد، مسلمانان را به نظام
اسلامی نمی ماند و یا هم با آن حکومت
کار و فعالیت میکند، پس از این کرده دیگر
دلیل بزرگ برای رضایت نیست، چرا که
اگر با اسلحه نمی توانی رد کنی، با زبان

بکن، اگر با زبان نمی توانی در دل بغض
 بکن و این کار را رها بکن، و به الله (لأ)
 توبه بکن پس وقتی این کار را نمی کنی
 پس معلوم می شود که در قلبت مرض
 است

نهم: ابن حزم (w) می گوید در سرزمین
 قرامطه با زنده گی کردن به خواست خود
 انسان کافر میشود، چرا که آنها کفر خویش
 را علنی آشکار میکنند: "واما من سکن فی
 ارض القرامطة مختارا فکافر بلا شک لانهم

معلنون بالكفر وترک لإسلام- ونعوذ بالله

من ذ لك " [المحلى لابن حزم]

ترجمه: و همان کس که در سرزمین

قراطمه به رضایت خود زنده گی میکند

پس این شخص بدون شک کافراست چرا

که آنها کفر و اسلام را علنی رها کرده اند

و ما از این حالت به الله پناه می بریم.

پس وقتی کسی در نظام کفری با آنها

داخل باشد، برای تقویت آنها کوشش می

کند پس آیا آن شخص کافر نمی شود ؟

ودر آخر قول فیصله کننده ای شیخ
 السلام محمد بن عبدالوهاب(ϖ) را ذکر
 میکنم او میفرماید: "الوجه الثانی: «ان
 یوافقهم فی الظاهر مخالفتهم لهم فی الباطن،
 وهو لیس فی سلطانهم، و إنما حملة علی
 ذلک إما طمع فی رئاسه او مال او مشحنة
 بوطن او عیال او خوف مما یحدث فی
 المال، فإنه فی هذه الحال یکون مرتداً ولا
 تنفعه کراسته لهم فی الباطن، وهو ممن قال
 الله فیهم: Π ذَالِکَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَوةَ

الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾ [النحل: 107] [مجموعة التوحيد

ص 296]

ترجمه: **حالت دوم:** این که یک شخص در

ظاهر با مشرکین همکاری کند و در باطن

هم مخالف مشرکین باشد و این شخص در

تسلط و دست مشرکین هم نباشد (در اکراه

و حالت مجبوری نباشد) و علت این

کارش صرف طمع مال، حفاظت وطن و یا

هم حفاظت زن و فرزندان باشد و یا آن

چیزی که در آینده از آن میترسد پس
اینطور شخص در همچون حالت مرتد
است و در باطن بد دیدن و نفرت داشتن
برایش فایده نمی رساند و در مورد
همچون شخص الله (لأ) میفرماید: «این به
این دلیل آنها را خوشحال کرده است
برای زنده گی دنیا و الله (لأ) هدایت نمی
کند قوم کافران را»

این جا هدف از سخن شیخ این شد که این
افراد کفر به خاطر جهل، بغض و کینه با

اسلام و یا محبت با باطل انجام نداده مگر
 بخاطر دنیا، مال، وطن، رهبر، یا پرورش
 فرزندان و غیره دلایل کفر انجام دادند. پس
 سخن را تمام کرد، این دیگر فتواء امام
 توحید است، نظر شخصی ما نیست.

الحکم الشفاف فی المعلمین واصحاب
 الاوقاف

حکم شرعی ادارات تعلیمی و اوقاف:

در ادارات حکومتی بعضی مردم فرق
 نظامی و غیر نظامی را میکند، مخصوص

در بخش تعلیمی و اوقاف که میگویند اینها ادارات عام و عادی هستند، و میگویند هیچ تعلق با نظام ندارند. ما قبلاً این سخن را بیان نمودیم که تمام افراد حکومت پاکستان و تمام تشکیلاتش مرتد استند، در این بحث ما به مدد الله (لأ) این را ثابت میکنیم که این ملایان درباری و این معلمان دموکرات برای اسلام، برای توحید و برای مسلمانان چندین برابر خطرناکتر از عساکر حکومت های کفری

هستند پس چطور ما در میان نظامی و غیر
نظامی فرق کنیم ؟

امروز جنگ و حرب بر بخش های
مختلف تقسیم شده است، در اصل و بنیاد
دو نوع جنگ است:

1. جنگ عسکری و نظامی

2. جنگ اداری

باز بخش عسکری شعبه های مختلف
دارد:

1. تمام مامورین و عساکر متعلق به

وزارت دفاع

2. جنگ رسانه ای

3. جنگ فکری و نظری

4. جنگ استخباراتی

هر فرد نظامی حکومت پاکستان و یا از

طالبان کافر هستند چرا که اینها از نظام

کفری و قوانین وضعی دفاع و حمایت

میکنند و علت مشترک میان این اداره ها

این است که همه اینها عضو دموکراسی

استند متبعین، منفذین و حمایت کننده گان
قوانین وضعی اند.

و اگر بخش رسانه ها است آنها بیشتر از
عساکر خدمت میکنند. و حکومت ها
هستند که در بخش های مختلف افراد
خویش را وظیفه میدهند و برای شکست
دادن دشمن حربه ها و نیرنگ های
مختلف میسازند.

و باز در جنگ اداری مکمل تشکیل
حکومت داخل می باشد بدون اداره

حکومت ها یک روز هم نمی توانند دوام
بیارند و جنگ های نظامی همه بخاطر
حفظ همین ادارات صورت میگیرد.

تمام افراد بلند پایه و بلند رتبه حکومت
در همین ادارات کار میکنند مانند ریس
جمهور، رئیس الوزراء، معاونین آن، وزیران
، پارلمان ، شورا قانون گذاران، محاکم و
قاضیان و غیره..

بعضی ادارات است که در نظر عام مردم
اداره های فالتو و اضافی معلوم می شود،

مطلب حصه حکومت نمی دانند در حقیقت
برای نظام طاغوتی کفری همین ادارات از
عساکر کرده زیاد کار میکنند و نفع
میرسانند مانند اداره تعلیم و اوقاف.

پس کدام حکمی که مربوط عسکر می
شود، دقیقاً همان حکم شاملی کارمندان
اداره تعلیم هم میگردد.

همین طور وظیفه اوقاف دعوت عام مردم
برای نظام کفری است مردم های ناراض از
حکومت را راضی می کنند چرا که تمام

مساجد و منبر ها و خطیب ها بدست های
همین ها است برای هر خطیب تنخواه
میده و طرح و پلان خود را عملی می
کند پس عسکر اینقدر خدمت به هیچ وجه
برای کفر انجام داده نمی تواند به اندازه
کدام ملا که عضو این نظام طاغوتی است
از حکومت پاکستان حمایت کمک و
همکاری میکنند و برایش دعوت میکنند
حکم شان هم چند برابری عسکر سخت
است به بناء چند دلیل و وجه:

(1) ملا و معلم بر بالای فکر ، نظریه و

قلب های مردم کار میکنند اما
عسکر فقط به بدنش شلیک میکند.

(2) با این طبقه معلم، استاد و عالم

مردم محبت زیاد دارند و احترامش
را میکنند، اما عسکر را مردم
دوست ندارند.

(3) یک استاد به بسیار لهجه ملایم و

شیرین و به یک انداز خاص عقیده
خود را به بالای شاگردانش و یک

عالم با فصاحت خود، بلاغت و
به زور بحث های علمی عقیده
خویش را به بسیاری آسانی بالای
دیگران می قبولاند، اما بر عکس
یک عسکر که با زور، قتل، شکنجه
و بند کار میگیرد

4) بدست ملا، استاد، و معلم قلم و
کتابی مملو از صلح و آرامش
است، و بدست عسکر اسلحه، و
امروز مردم همه سهولت پرست

شده اند حتما قلم و کتاب را
انتخاب میکنند.

(5) استاد در یک سال صدها و در چند
سال به هزار ها شاگرد فارغ میدهد
و در اکثری اینها زهر خود را
پیچکاری میکند، و همین قسم ملا
و عالم هم استند که نزد خطیب
های مدارس به صدها شاگرد می
نشینند و در اندک زمان برای خیلی
مردم عقیده خود را انتقال میدهد و

عسکر همین یک فرد است و تا
مرگ یک فرد می ماند، و دو نمی
شود...

(6) این عسکر به فتوای همین عالم
داخل نظام می گردد و برای خود
عسکری را مشروع میداند، همین
قسم به رهنمای استاد. اما بر عکس
مولوی به خاطر عسکر ملاگری و
استاد بخاطر عسکر استادی نمی
کند پس نتیجه این بدست می آید

که بنیاد عسکر هم عالم طاغوتی و
معلم می باشد.

(7) استاد و مولوی، برای نظام های
طاغوتی جلب و جذب گسترده
انجام میدهند اما بر عکس عسکر
در جامعه آنقدر حیثیت ندارد که
آن قدر جلب و جذب کند.

(8) باز عسکر و استاد هردو برای نظام
ضروری است اگر عسکر از زور
کار بگیرد و نظام تعلیمی با خود

نداشته باشد بعد چند مدت زورش
کم می شود، و دشمنش قوی می
گردد و قدرت از دستان شان میرود
و وقتی نظام عسکری ختم شد، باز
شکست می خورد اما از طریق ملا
و استاد تحریک ها ادامه می داشته
باشد و در اندک وقت باز دوباره
همان اندازه عسکرآماده میگردد. و
اینطور زیاد وجوهات دیگر هم
است کدام حمایتی که ملا و استاد

از نظام های کفری میکند آن
حمایت و کمک را عسکر کرده
نمی تواند.

و باز در نصاب تعلیمی افغانستان و
پاکستان بسیار چیزی های مادی که خلاف
دین و شکننده دین استند برای شاگردان
درس داده میشود، و امروز هم همان
نصاب در افغانستان تدریس کرده میشود،
که بعضی هایش قرارذیل است:

1. واضح برای جمهوریت ترغیب داده

می شود، اوصاف جمهوریت بیان

کرده میشود قبلاً بیان شد که

جمهوریت کفر است.

2. قومیت و وطنیت تعلیم داده میشود،

و این هم کفر است زمانی که معیار

دوستی و دشمنی قرار داده شود.

3. وضاحت، ترغیب، و تایید مجلس

قانون گذاری تعلیم داده میشود. مانند

پارلمان، مجمع قومی و شورای ولایتی.

4. ترغیب برای عسکری به طریقه های مختلف داده میشود. مانند فلانی شهید بخاطر پاکستان و مردم این قسم قربانی ها داده بود....

5. اوصاف و عظمت رهبران مرتد سابقه مانند علی جناح (قائد عظم) بیان کرده میشود. که این استاد ها برای شان مرتد نمی گویند. همطور

تذکر خدمت های بعضی کفار اصلی
هم کرده میشود.

6. زیر نام دهشتگری در قلب های
مردم برای جهاد نفرت پیدا میکنند و
بنام امن و امنیت مردم را بسوی
جمهوریت و دیگر نظام های کفری
ترغیب میدهند.

7. زیر نام حقوق زن، عقیده ای
مساوی بودن زن و مرد تعلیم داده
میشود، قبلا بیان شد که این کفر است

تعلیم های مخلوط، شعرها، غزل ها
و غیره فحاشی و موسیقی درس داده
میشود.

8. احترام و پایبندی و بالادستی قانون
وضعی ملک طاغوتی به واسطه راه
های مختلف تعلیم داده میشود

9. اعتراف به مرز های ساخته شده
(سایکس پیکو) و نظام های بین
القومی تعلیم داده میشود

1 0. به انتخابات دعوت داده میشود

و بنام روشن فکری از دین نفرت و

بغض پیدا میکنند

1 1. بعضی استاد های حکومتی در

ابتداء بعضی فورم ها را هم امضاء

میکند که ما اول قانون پاکستان را به

خود و بعداً به بالای شاگردان تطبیق

میکنیم و برای دفاع از پاکستان

شاگردان خود را تعلیم میدهیم، و

این طور ماده های ضد اسلامی دیگر

نیز بسیار زیاد است، که اقرار آن هم
کفر است.

و همین طور دیگر نواقض و ماده های
مخالف اسلام میباشد، و این ماده ها را
یک استاد تدریس میکند چون که این
معلم عضو دموکراسی است و سخن دیگر
این که این بعضی ها که رد میکنند اینطور
کس پیدا نمی شود بالفرض اگر هم باشد
باز هم حکومت سیکولر افغانستان و

پاکستان بنام (آزادی رای) باز هم به نفع
حکومت و نظام خود فایده می گیرند
وصلی الله علی النبی محمد
۱۹ رجب ۱۴۴۳ ه ق خراسان